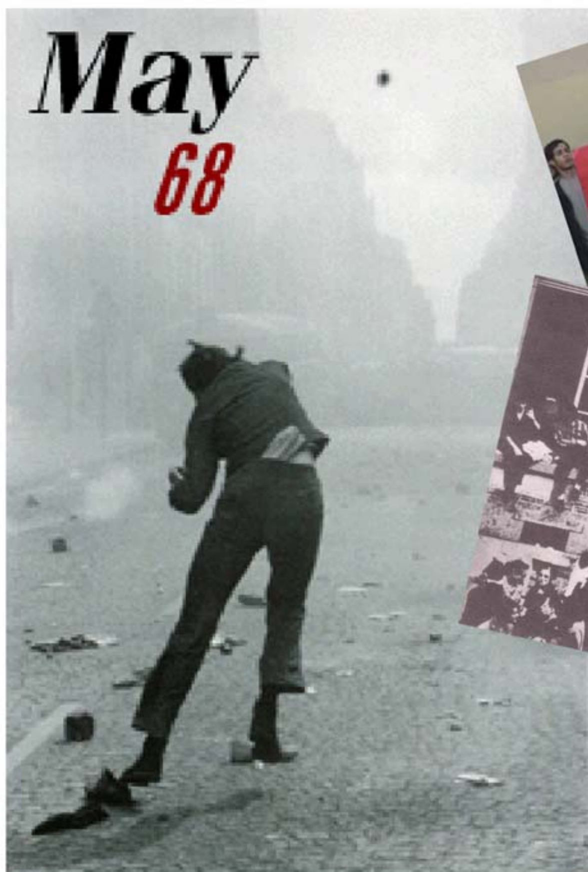


شماره دو اردیبهشت ۱۳۸٤

تریبونی برای
تبلیغ و ترویج ایده های مارکسیستی
در جنبش دانشجویی

ویژه نامه روز جهانی کارگر









نگاهی به جنبش دانشجوئی فرانسه در مه ۱۹٦۸

صفحه ٦

پیوند هشیارانه

صفحه ۲

پیوندی هشیارانه !

بار دیگر پیوندها تازه شدند، جوانه ای رو به رشد ظهور یافت. جنبش دانشجوئی به حمایت از جنبش کارگری برخاست. بر سر در دانشگاه شعار «نان، آزادی، برابری» و شعار «جنبش دانشجویی از اعتصابات کارگری حمایت می کند.» نقش بست. چه پیوند هشیارانه ای! هر چقدر این پیوند مستحکمتر، آگاهانه تر و سازمانیافته تر باشد، چشم اندازهای نوین جامعه ما مسرت بخش تر و برجسته تر خواهد شد.

سنتی رادیکال دوباره سر بلند کرد. سنتی برخاسته از یک نیاز و ضرورت عینی. سنتی که همواره متعلق به جناح چپ و رادیکال جنبش دانشجوئی بود. سنت دفاع از کارگران و زحمتکشان. جنبش دانشجوئی در ایران و جهان مملو از صحنه های شورانگیز حمایت کارگران و دانشجویان از یک دیگر است. مثالهای تاریخی فراوانند.

در بعد جهانی می توان از خیزش ماه مه ۱۹۶۸ پاریس نام برد که سر فصل نوینی در زمینه اتحاد و همبستگی میان دانشجویان و کارگران گشود. جنبش دانشجویی ایران نیز نقش مهمی در دفاع و حمایت از جنبش کارگری داشته است. به عنوان نمونه می توان به نقش پر رنگ جنبش دانشجویی در اعتراضات اتوبوس رانی در سال ۱۳٤۸ و پیوند آن با اقشار زحمت کش اشاره کرد. در دوران رژیم شاهنشاهی دانشجویان چپ به طرق مختلف با کارگران کارخانه ها و کارگاهها عهد دوستی می بستند و با آنها محافل مطالعاتی تشکیل می دادند و بذر آگاهی مارکسیستی را به میان کارگران می بردند. هنوز در خاطر کارگران اعتصابی کارخانه چیت ری بجا مانده است که چگونه دانشجویان مبارز تن به خطر داده، حلقه محاصره نیروهای انتظامی را شکسته و غذا به کارگران متحصن می رساندند. در سالهای ۵۷ – ۵٦ این دانشحویان چپ بودند که با سازمان دادن تظاهرات سیاسی در جلو کارخانه ها و پخش اعلامیه ها کارگران را به شورش و انقلاب دعوت می کردند.

نقطه اوج و برجسته این پیوند در مقطع انقلاب ٦۰ – ۵۷ بود که دانشگاه به سنگر دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان تبدیل شد. دانشجویان در اشغال کارخانه ها، در حمایت از کارگران اعتصابی و بیکار در گوشه و کنار کشور، در مصادره زمینها و آپارتمانهای متعلق به سرمایه داران و مالکان بزرگ نقش مهمی ایفا کردند. خون کارگران و دانشحویان در صحنه های گوناگون مبارزه به هم آمیخت. اگر چه این پیوند در خون غرقه شد اما سنتهای این پیوند همواره الهام بخش بود.

کارگران، دانشجویان را آغازگرانی جسور یافتند که سفیران انقلاب بودند و دانشجویان، کارگران را مبارزانی ثابت قدم و پیگیر و مصمم یافتند که قادر بودند بار انقلاب را به سرمنزل مقصود برسانند. آنها به درستی کارگران را حامل و ناقل تاریخی سوسیالیسم می دانستند.

جنبش دانشجویی باید این نکته مهم را که **تحول ریشه ای جامعه بدون اتکا به اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان غیر ممکن است،** همواره مدنظر داشته باشد. هیچ قشری به اندازه زحمتکشان جامعه تحت ستمهای مختلف طبقاتی، جنسیتی و ملی قرار نگرفته اند و هیچ کس به اندازه آنها برای تغییر شرایط موجود انگیزه ندارد. طبقه کارگر قربانی اصلی سیستم سرمایه داری است، با اتکا به یک طبقه کارگر آگاه است که می توان جامعه را به جهش و شکوفایی رساند. هیچ جامعه ای متحول و شکوفا نمی شود مگر آنکه همه بخشهای آن جامعه متحول شود.

ظلم و ستم به اکثریت قریب به اتفاق مردم توسط یک نظام ستمگر و استثمار گر اعمال می شود. همه با دشمنی مشترک روبرویند؛ از همین رو کارگران و دانشجویان (و دیگر جنبشهای مردمی مانند زنان، پرستاران، معلمان، ملل ستمدیده) متحد استراتژیك هم محسوب می شوند. همان نیروهائی که کوی دانشگاه را به مخروبه ای بدل می کنند اعتصاب کارگری را هم به خون می کشند. همان کسانی که فرمان قتل عزت ابراهیم نژاد را صادر می کنند فرمان به گلوله بستن کارگران خاتون آباد را نیز صادر می کنند. همان کسانی که دفتر تحکیم وحدت را برای تفرقه و سرکوب جنبش دانشجوئی بوجود آوردند؛ خانه کارگر را هم برای سرکوب و تفرقه کارگران ایجاد کردند. همان هایی که از تشکلهای واقعی و آزاد دانشجوئی ممانعت به عمل آورده اند و تلاش می کنند که آنها را فریب داده و بین آنها گسست ایجاد کنند، مانع سازماندهی کارگران نیزمی شوند و حق اجتماع و اعتراض را از آنها سلب کرده و گریز از سیاسی شدن را در میان آنها تبلیغ ترویج می کنند. **یکی از اهداف همیشگی سرکوب گران ایجاد شکاف و جدائی میان دانشجویان و کارگران است.**

وجود دشمن مشترک، و دغدغه های متشابه زمینه را برای پشتیبانی هر چه بیشتر این دو جنبش از یکدیگر مهیا می کند. نه تنها جنبش دانشحویی باید در جاده حمایت از جنبش کارگری حرکت کند بلکه جنبش کارگری نیز باید از جنبش دانشجوئی حمایت فعال کند، آنها باید در ارتباط متقابل با یکدیگر قرار بگیرند. هر یک از این جنبشها باید صدای هم باشند؛ پشت هم را بگیرند؛ یاری رسان یکدیگر باشند؛ و مهمتر از همه در پیکار مشترك از همدیگر بیاموزند. قطعا چنین رابطه سیاسی فعالی موجب تقویت وسعت نظر در میان فعالین هر يك از جنبشهای مردمی می شود.

دانشگاهها را می توان و باید به سنگر دفاع از زحمتکشان و ستمدیدگان بدل کرد. دانشگاهها را می توان و باید به خانه مردم بدل کرد، به محلی که مردم بویژه کارگران بتوانند براحتی بدان رفت و آمد کنند و با دانشجویان در آمیزند.

دانشجویان نیز متقابلا باید به میان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا بروند و آزادی خواهی را ترویج کرده و آنها را به حقوق واقعی شان آگاه کنند. با

سردبیر : سورنا هدایت

همکاران این شماره :

باربد کیوان
افشین کوشا
احسان تفکری
ساحل نیکنام
مارال هوشیار

پست الکترونیکی :
bazr۸٤@yahoo.com

آنها مشورت کرده و راههای عملی تغییر شرایط موجود را مشترکا بررسی کرده و به چالش بکشند.

هر چقدر دانشجویان با زندگی و مبارزه توده های تحتانی بیشتر آشنا شوند با آمال و آرزوهای آنان آشنا شوند به انقلابیون ثابت قدم تری بدل می شوند. چرا که در جریان همین ارتباطات است که دانشجویان درگیر پراتیک وسیعتری می شوند و به شناخت عمیقتری از مبارزه و توده ها دست می یابند و بیشتر به مفهوم واقعی مبارزه طبقاتی پی می برند. امروزه تعداد زیادی از دانشجویان از خانواده های زحمتکشی برخاسته اند. این خود نقطه قابل اتکائی برای پیوند میان کارگران و دانشجویان است.

واقعیت دیگر این است که هر یك از جنبشها از ویژگی ها و امکانات مشخصی برخوردارند که ترکیب آنها می تواند قدرتمند و کارساز باشد. دانشجویان دسترسی به علم و دانش مارکسیستی دارند و توده های کارگر بدان نیاز حیاتی دارند. دانشجویان شور مبارزاتی دارند و کارگران صلابت مبارزاتی، دانشجویان از امکانات بیشتری برای متشکل شدن و تبلیغات سراسری برخوردارند و می توانند از آن امکانات برای انعکاس صدای کارگران سود جویند. بویژه آنکه امروزه در گوشه و کنار کشور دانشگاههای مختلفی باز شده و که هریك پتانسیل تبدیل شدن به ستادهائی برای پیوند مبارزات اقشار و طبقات مختلف را دارا هستند.

سال گذشته اعتصابات کارگری رشد چشمگیری داشته است؛ کارگران در گوشه و کنار ایران به بی عدالتی های موجود اعتراض کرده و برای تحقق خواسته های عادلانه شان تلاش می کنند. امروزه طبقه کارگر ایران از ابتدایی ترین حقوق صنفی و سیاسی خود محروم است، هر روزه از سوی رژیم فشار بیشتری بر کارگران وارد می شود، از محدود کردن حقوق صنفی وخدمات اجتماعی گرفته تا عدم پرداخت دستمزدها و اخراجها و بیکار سازیهای وسیع ؛ از قراردادهای موقت و خارج کردن کارگران از شمول قانون کار گرفته تا ممنوعیت اعتصابات و دستگیری و سرکوب فعالان کارگری.

در چنین شرایطی جنبش دانشجوئی ایران بویژه **دانشجویان چپ باید پرچم دفاع از کلیه خواستها و مطالبات کارگری را برافرازند؛ از کلیه اشکال مقاومت عادلانه کارگران در مقابل سرمایه داران و دولت حمایت کنند** و خواهان آزادی بی قید و شرط برای ایجاد تشکلهای مستقل و واقعی کارگران باشند. این حق مسلم طبقه کارگر ایران است که خواهان تشکل های مستقل خود از دولت و وزارت کار باشد. این حق حد و مرز نمی تواند داشته باشد و تمامی بخشهای طبقه کارگر از هر جنسیت و ملیت و نوع شغل و رشته و موقعیت کاری (اعم از استخدام رسمی یا پیمانی و داشتن یا نداشتن دفترچه بیمه تامین اجتماعی) باید از آن برخوردار باشند.

در شرایط موجود یکی از راهکارهای عملی برای دانشجویان **حمایت از فراخوان اخیر تشکل های مستقل کارگری است،** که از جانب برخی فعالین کارگری منتشر شده و تا کنون به امضا هزاران کارگر رسیده است. یکی از وظایف دانشجویان چپ باید حمایت از این فراخوان باشد. دانشجویان می توانند نقش مهمی در گسترش این حرکت داشته باشند و این فراخوان را توده ای کنند. آنها می توانند به میان کارگران، استادان، معلمان و پرستاران و ... بروند و حمایت شان را از آزادی تشکل مستقل و واقعی کارگری جلب کنند **و جنبش دانشجویی را در حمایت از این حرکت متحد کنند.**

باشد اول ماه مه امسال شاهد پیوند هر چه عمیقتر و گسترده تر دانشجویان چپ با جنبش کارگری باشیم. ■

سرود انترناسیونال را فرا گیرید!
آنرا وسیعا در تظاهراتها و تجمعات کارگری در اول ماه مه امسال پخش کنید!

سرود انترناسیونال

اوژن پوتیه

برخیز ای داغ لعنت خورده
شوریده خاطر ما را برده
باید از ریشه براندازیم
و آنگه نوین جهانی سازیم

دنیای فقر و بندگی
به جنگ مرگ و زندگی
کهنه جهان جور و بند
هیچ بودگان هرچیز گردند

روز قطعی جدال است
انترناسیونال است

آخرین رزم ما
نژاد انسانها (۲)

برما نبخشند فتح و شادی
با دست خود گیریم آزادی
تا ظلم از عالم بروبیم
دمیم آتش را و بکوبیم

خدا، نه شه نه قهرمان
در پیکارهای بی امان
نعمت خود آریم به کف
تا وقتیکه آهن گرم است

روز قطعی جدال است
انترناسیونال است

آخرین رزم ما
نژاد انسانها (۲)

تنها ما توده جهانیم
داریم حقوق جهانبانی
غرد وقتی رعد مرگ آور
در این عالم بر ما سراسر

اردوی بیشمار کار
نه که خونخواران غدار
بر رهزنان و دژخیمان
تابد خورشید نور افشان

روز قطعی جدال است
انترناسیونال است

آخرین رزم ما
نژاد انسانها (۲)

نگاهی به تاریخچه اول ماه مه

تهیه و تنظیم از سورنا هدایت

در سال ١٨٨٩ کنگره انترناسیونال دو، مرکب از احزاب و سازمانهای کارگری جهان روز اول مه را به عنوان روز همبستگی جهانی طبقه کارگر برگزید.

این روز برای گرامیداشت مبارزات خونین کارگران آمریکا در سال ١٨٨٦ انتخاب شد.

پس از سرکوب اولین حکومت کارگری جهان در پاریس به نظر می رسید شعله های سرخ برخاسته از کمون پاریس خاموش گشته است. اما ناگهان غریو تازه جنگ طبقاتی سکوت را به هم زد این بار از نقطه ای دیگر و قاره ای دیگر. مبارزات کارگران شیگاگو نقطه اوج نوینی در جنبش کارگری جهان را به ثبت رساند.

در سال ١٨٨٦ اعتصابات کارگری در آمریکا همه جا را فرا گرفته بود. هر هفته راهپیمائی هائی تحت شعارهای «زنده باد انقلاب سوسیالیستی» «سرنگون باد تخت و بارگاه و خزانه» «کارگران مسلح شوید» برگزار می شد. شبها راهپیمان مشعل بدست خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند : «میلیونها زحمتکش بپا می خیزند، ببینید به خیابان آمده اند، مستبدین به خود می لرزند، چرا که قدرتشان را برباد می بینند.» نقطه انفجار این جنبش اول ماه مه بود. زمانی که پلیس با کارگران اعتصابی یکی از کارخانه ها در شیکاگو به زد و خورد پرداخت و دو کارگر را به قتل رساند؛ هیجان انقلابی کارگران را در سطح کشور در برگرفت. نزدیك به ٣٤٠ هزار کارگر به جنبش پیوسته بودند و ١٩٠ هزار نفر از آنها در اعتصاب بسر بردند. در شیکاگو ٨٠ هزار کارگر به خیابانها ریختند. کارگران قهرمانانه به نبرد با پلیس پرداختند. پنج کارگر لهستانی و یک کارگر آلمانی به خاک افتادند.

سرانجام پلیس به صحنه سازی پرداخت و انفجار یك بمب را بهانه قرار داد و تعرضی که از قبل طراحی کرده بود را به اجرا درآورد. زندانها مملو از هزاران انقلابی و اعتصابی گشت. و رهبران جنبش اعتصابی که از اعضای «اتحادیه انترناسیونال کارگران» بود را دستگیر و در همان ماه مه محاکمات آنها را آغاز کرد. سرانجام هفت تن از آنان را به مرگ محکوم کرد. جنبش بزرگی در سراسر جهان به دفاع از آنان برخاست. اما بورژوازی آمریکا بیرحمانه آن رهبران را به قتل رساند. مراسم تشیع جنازه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کارگران با حضور نیم میلیون نفر برگزار شد. به خیابان آمدن نیم میلیون نفر تخم وحشت را در دل بورژوازی کاشت.

در ذیل بخشهائی از اعلامیه ها و اخبار روزنامه های آن دوران را در اختیار خوانندگان بذر قرار می دهیم.

فرد بورژوائی در یکی از روزنامه های پرتیراژ آن دوره نوشت:
«عناصر طبقه تحتانی که اهل مجارستان، آلمان وغیره هستند، جلسات مخفی تشکیل می دهند. آنها گروه های کوچکی را سازماندهی کرده اند. آنها خود را سوسیالیست می دانند. در میان این کارگران، هم نیهیلیستهای روس وجود دارند، هم کمونیستهای فرانسوی. رنگ پرچم ایشان سرخ است.»

***

از یک اعلامیه کارگری قبل از اول ماه مه:
«یك روز شورش - نه آرامش. روزی که حرف، حرف سخنگویان لاف زن نهادهای اسیر کننده طبقه کارگر نباشد. روزی که طبقه کارگر قوانین خویش را بر پا می دارد و قدرتش را بکار می برد که این قوانین را به اجرا درآورد. قوانینی که تماما خلاف رضایت و موافقت ستمگران و حکمرانان که سرنوشت کارگران را در دست دارند، است. روزی که نیروی عظیم زحمتکشان متحد در برابر قدرتی که امروز بر سرنوشت همه خلقها حکم می راند صف آرائی می کند. روزی که لذت هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر کاری به اختیار خود ما، احساس می شود.»





***

از نشریه آلمانی زبان «کارگر» در آمریکا در نوزدهم مارس ١٨٨٦:
«اگر ما هر چه زودتر خود را برای انقلابی خونین آماده نکنیم، میراثی جز فقر و بردگی برای فرزندانمان بر جای نخواهیم گذاشت. بنابراین خود را برای انجام انقلاب مجهز کنید.»

***

از روزنامه «کارگر» یك شب قبل از واقعه اول ماه مه:
«با جسارت به پیش. نبرد آغاز گشته است. ارتش بردگان مزدی بیکارند. سرمایه داری چنگالهایش را پشت برج و باروی نظم پنهان کرده است. کارگران. شعار ما باید چنین باشد: سازش موقوف. ماه مه فرارسیده است. ٢٠ سال است که سرمایه داران وعده هشت ساعت کار می دهند ولی همیشه این خواست را زیر پا

می گذارند.»

در همان شماره از روزنامه کارگر هشدار مهمی داده شده بود: «طبق اطلاع، یکی از رفقا بهنگام دستگیری لیست بلند بالائی از اعضا همراهش بوده و تمام آن رفقا نیز دستگیر شده اند. بنابراین: لیست عضویتها و دفاتر یادداشتها را از جیبتان بیرون آورید. تفنگهایتان را تمیز کنید. انبار مهمات خود را کامل کنید. قاتلین مزدور سرمایه داران، پلیس و گاردش آماده جنایتند. هیچ کارگری نباید دست خالی از خانه بیرون بیاید.»

در مقابل این هشدارهای انقلابی، طبقه حاکم نیز تدارك می دید، آماج اصلی حملات طبقه حاکم، رهبری کارگران بود. «شیکاگو میل» نوشت: «دو گردن کلفت خطرناك در این شهر بزرگ هستند. دو فرد از زیرکار در روی بزدل می خواهند دردسر ایجاد کنند. اسم یکی از آنها پارسون است و اسم دیگری اسپایز. آنها را از هم امروز تحت نظر بگیرید. آنها را مسئول هر دردسری بدانید که ایجاد می شود.»

***

صبح اول ماه مه ۱۸۸۶، یکی از روزنامه های شیکاگو چنین گزارش کرد: «هیچ دودی از دودکش کارخانه ها بیرون نمی آید. همه چیز، رنگ یك روز تعطیل بخود گرفته است.»

روزنامه فیلادلفیا تریبون نوشت: «عناصر کارگر را گوئی رتیل بین المللی نیش زده است. آنها را رقص مرگ فراگرفته است.»

***

در سینسیناتی یك کارگر شروع راهپیمائی را چنین تصویر کرد: «تظاهر کنندگان فقط پرچم سرخ حمل می کردند و تنها سرودی که می خواندند سرود «آربایتر» (کارگران) و «مارسه یز» بود. یك هنگ کارگران با ۴۰۰ تفنگ اسپرینگ فیلد در صف اول تظاهر کنندگان قرار داشتند.»

***

به نقل از اعلامیه ای به امضا اسپایز چند ساعت پس از کشتار کارگران که در محلات فقیرنشین کارگری دست بدست میگشت: «کارگران مسلح شوید. صاحبکاران نیروی خونخوار خود یعنی پلیس را علیه ما بکار گرفتند. شش نفر از برادران ما عصر امروز در کارگاه مك گورمیك کشته شدند. آنها فقیران بیچاره را کشتند چرا که جرات کرده بودند دستورات روسا را زیر پا گذارند. همچون هرکول افسانه ای بپا خیزید و غول پنهانی که میخواهد شما را نابود کند، از میان بردارید. ما از شما میخواهیم که مسلح شوید! مسلح!»

***

هنگامی که چند صد زن دوزنده به خیابان آمدند تا به تظاهرات بپیوندند، روزنامه ارتجاعی شیکاگو تریبون علیه شان زوزه کشید و آنها را «زنان وحشی هلهله کن» نامید.

***

این بار فراخوان روزنامه «کارگر» فراخوانی عاجل بود: «دقت کنید! خونها بر زمین ریخته شده است. گارد دولتی در این کار شرکت داشته است. مالکیت خصوصی با خشونت آبیاری می شود. این یك واقعیت تاریخی است. جنگ طبقاتی فرا رسیده است. در محلات فقیر نشین، زنان و بچه ها برای شوهران و پدرانشان گریه سر داده اند. اما در کاخها، سرمایه داران گیلاسهای مشروبات گرانقیمت را به سلامتی اقدام دار و دسته های خونخوار نظم و قانون بهم می زنند. اشکهایتان را پاك کنید ای بیچارگان مظلوم! بردگان! بپاخیزید و کل قدرت نظام چپاول را سرنگون سازید!»

***

روزنامه ها ی بورژوازی سراسر کشور به آتش افروزی دیوانه وار پرداختند. آنها خواستار اعدام همه «اخلال گران» شدند. سر تیتر روزنامه ها چنین بود: «جانوران خونخوار! گردن کلفتهای سرخ!»

***

حرفهای دادستان علیه کارگران در جریان دادگاه : «قانون بر محاکمات حکم میراند. آنارشیسم به محاکمه کشیده شده، این آقایان انتخاب شده و به اینجا آورده شده اند، چرا که رهبر هستند. اینها مثل هزاران نفر که بدنبالشان براه افتادند خطاکارند. آقایان قضات این افراد را محکوم کنید. از محکومیت آنان نمونه بسازید. آنان را دار بزنید و نهادهای ما و اجتماعات ما را نجات دهید.»

دفاعیه اسپایز از رهبران انقلابی کارگران:

«خب، اینها عقاید من است. اگر شما فکر می کنید می توانید این عقاید را که هر روز بیشتر ریشه می دواند درهم شکنید، اگر فکر می کنید که با زندانی کردن ما می توانید به عقاید ما ضربه بزنید، اگر فکر می کنید که مرگ جزای گفتن حقیقت است، پس من با سربلندی و جسارت بهای گزاف آنرا می پردازم! جلادتان را صدا کنید!»

دفاعیه لینك بیست و یکساله یکی دیگر از محکومان به اعدام:

«من تکرار می کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می کنم که با تمام قدرت تا زمانیکه نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر بدار بیاویزید!»

و این بود آخرین کلمات رهبران انقلابی در حالیکه جلادان چشم بند سفید بر سرشان می کشیدند.

اسپایز: «روزی خواهد آمد که سکوت ما از زوزه های امروز شما قدرتمندتر شود.»

بعد از او پارسون فریاد زد: «کلانتر باتون! بگذار صدای خلق شنیده شود». ■

ما را در زمینه تهیه مقالات و گزارشات و پخش گسترده بذر یاری دهید.

نشریه بذر را به دوستان خود معرفی کنید.

ما از نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما استقبال می کنیم.

نگاهی به تاریخ
مه ١٩٦٨
جنبش دانشجوئی فرانسه

تهیه و تنظیم از افشین کوشا

ماه مه امسال سی هفتمین سالگرد جنبشی دانشجوئی فرانسه است. یکی از برجسته ترین، نوآورترین و بیاد ماندنی ترین جنبش دانشجوئی قرن بیستم. این جنبش خود بخشی از موج انقلابی بود که سراسر جهان را در دهه شصت میلادی فراگرفته بود. از چین گرفته تا آمریکا، از اروپا گرفته تا آفریقا. موجی انقلابی که نوك تیز پیکان آنرا مقاومت عادلانه مردم ویتنام در مقابل جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا تشکیل می داد. این موج عمدتا بیان شورش نسل جوانی بود که علیه سنتها بپاخاست و برای ایجاد دنیای نوینی جنگید.اگر چه این موج رو به افت نهاد و به اهداف خود نائل نیامد اما نقطه عزیمت نوینی را برای جنبشهای انقلابی بویژه در کشورهای امپریالیستی بنا نهاد. سنت شکنی ها جنبش دانشجوئی فرانسه در آن روزها زبانزد همگان بود. مضامین و اشکال نوینی از مبارزه ظهور یافت که خیلی سریع به سرمشقی برای دیگر جنبشهای دانشجوئی جهان بدل شد. شورش دانشجویان علیه قدرتهای حاکم؛ افشا کمونیستهای دروغینی که مبلغ اصلاحات در چارچوبه نظام بودند؛ رجوع دانشجویان به توده کارگر و کشاندن آنان به صحنه مبارزه انقلابی، همراهی با کارگران اعتصابی و اشغال کارخانه ها به زیر سئوال بردن نقش سنتی زنان در مبارزه. همه و همه دستاوردهای آندوره مبارزات دانشجوئی در اروپا بود. اشکالی که الهام بخش جنبش دانشجوئی ایران هم شد. یک نمونه حمایت دانشجویان از کارگران اعتصابی در اوائل دهه پنجاه تا رجوع گسترده دانشجویان چپ به کارگران در دوره انقلاب ٦٠ ــ ٥٧ بود.

در ذیل خوانندگان بذر را با گوشه هایی ازآنچه که در جنبش دانشجوئی فرانسه گذشت آشنا می کنیم.

در سال ١٩٦٨ تظاهرات ضد جنگ ویتنام در سراسر جهان بویژه در آمریکا و اروپا شتاب زیادی به خود گرفت. هجوم جمعی محصلین و دانشجویان به دفتر آمریکن اکسپرس در پاریس به دستگیریهایی جدی منجر گردید. دانشجویان دانشگاه پاریس در تاسیسات تازه ساز دانشگاه در حومه پاریس بنام «نانتر» با مقامات مسئول دانشگاه به دلیل کنترل بیش از حد به زدو خورد پرداخته بودند. دانشجویان ساختمان اداری دانشگاه را در ٢٢ مارس تصرف کردند و خواستار آزادی دستگیرشدگان تظاهرات شدند. با شدت یابی مبارزه، مقامات مسئول، دانشگاه را تعطیل کردند.

دانشجویانی که خود را طرفدار چین و مائو می دانستند برنامه سخنرانی یك مقام حکومت ویتنام جنوبی که در دانشگاه محله لاتن بهم زدند. در سوم مه ٥٠٠ نفر از فعالین در دانشگاه سوربن در محله «لاتن» گرد هم آمدند و خواستار بازگشائی «نانتر» شدند. پلیس ضدشورش محوطه دانشگاه سوربن را محاصره کرد و دانشجویان را دسته جمعی سوار بر کامیونهای صف کشیده خود نمود. همینکه اولین کامیون سیاه رنگ سنگین براه افتاد و سعی نمود از میدان سوربن که در مقابل دانشگاه قرار دارد عبور کند، دانشجویانی که در بیرون منتظر نتیجه واقعه بودند مسیر آنرا سد کردند؛ جنگ در گرفت. پلیس ضد شورش ناگهان خود را تحت حمله و در محاصره یافت. آنها وحشیانه به حمله پرداختند و جوانان و رهگذران منطقه دانشگاه را بدون تبعیض کتك زدند. دستان جوان با مهارت میله های آهنین یا هرآنچه یافت می شد را بکار برده و شیشه ها و آسفالت بخون آغشته را می کاویدند و جلو می رفتند، گوئی که می خواهند به اعماق سنگفرشهای باستانی میدان دست یابند. سراسر محله لاتن به میدان نبردی تبدیل شده بود که در تاریخ اخیر اروپا کم سابقه بود.

هفته دوم ماه مه، فرانسه شاهد تسخیر تمامی دانشگاهها و بسیاری از دبیرستانها توسط دانشجویان و دانش آموزان بود. برخی از کارگران جوان، بویژه از میان بخشهای پائین که آن زمان کم درآمدترین طبقه کارگر در بازار مشترك اروپا بعد از ایتالیا بودند، ازچندماه قبل یك سری اعتصاب خشونت آمیز ابتدائی را شروع کرده بودند. اکنون ترن ها از دامنه های ملال آور حومه پاریس کارگران جوان، جوانان بیکار، مردان جوانی که اخیرا از خدمت نظام معاف و یا از مدرسه حرفه و فن کنار گذاشته شده بودند، همچنین تعداد بسیاری از محصلین دبیرستانها را که بطور سراسری از طریق کمیته توده ای ویتنام سازمان یافته بودند را با خود می آوردند. همه آنان همراه دانشجویان ممتازتر در بحثها و نبردهای محله لاتن شرکت می کردند.

گفتگوی مردم با یکدیگر یکی از مهمترین خصیصه های آندوره بود. نه تنها گفتگوی اتفاقی بلکه بحثهای طولانی میان افراد کاملا بیگانه با یکدیگر و گرد هم در گوشه خیابانها و در کافه ها. گویی مردم آنچه را که برای گفتن داشتند سالها بود در سینه نگهداشته بودند.

یك چیز دیگر نیز در زندگی سیاسی فرانسه تازگی داشت: تعداد زنان جوان رزمنده چندان کمتر از مردان نبود. به هنگام اشغال سوربون از سوی دانشجویان، مردان از زنان خواستند که صرفا به کار تایپ و قهوه درست کردن بپردازند. زنان بر شرکت در بحث اصرار ورزیدند. این مبارزه که در دل مبارزه ای دیگر به راه افتاده بود دستاوردهای زیادی برای جنبش زنان به ارمغان آورد.

شب دهم ماه مه، دانشجویان و جوانان دهها سنگر سنگی جهت محافظت از محله لاتن در مقابل حمله پلیس برپا داشتند. در ساعت ٢ رگباری از گاز اشك آور و نارنجك دستی بروی سنگرها باریدن گرفت. دهها میلیون نفر واقعه را

بطور مستقیم از طریق رادیو دنبال کردند. اگرچه بالاخره تا سپیده دم پلیس شورشیان را از محل بیرون راند، اما شب سنگربندی، باعث انفراد حکومت گشت. این احساس سراسر کشور را فرا گرفت: رژیم غیرقابل تحمل است.

دانشجویان و حامیانشان سوربن را تسخیر می کنند و برقراری یك مجمع عمومی سیاسی و دائمی با شرکت طبقات مختلف از همه نقاط کشور را اعلام کردند. حرفهایی که در این مجمع رد و بدل شد را تمامی محافل جدی تلقی کردند. حداقل هزارنفر به دهها دانشجوئی پیوستند که مدرسه هنرهای زیبا را تسخیر کرده و آنرا به کارخانه تولید پوستر تبدیل کردند. دانشجویان هنرهای زیبا شش هفته محل را در تسخیر خود داشته و در تیمهای ۲۰۰ نفره بکار پرداختند. آنها طرحهای خود را به مجمع عمومی سوربن ارائه می دهند و بدین طریق ۳۵ پوستر مختلف را در دهها هزار نسخه بچاپ رساندند. قوه تخیل، بی صبری، و توانی که در مسخره کردن مقامات دولتی بکار رفته بود، در پائینی ها شگفتی و خوشحالی و در بالائی ها وحشتی عظیم بوجود آورده بود.

حزب کمونیست فرانسه به روی صحنه پرید، تا پرچم حزب نظم را از دست حزب گلیست حاکم که اینك در تنگنا قرار گرفته، برباید. آنان از همان ابتدا دانشجویان «نانتر» و سوربن را تحت عنوان تحریك گران محکوم کردند.

قدت بالنده حرکت مردم تقریبا در هر صنفی به ظهور رسید. تب متشکل شدن مردم را گرفت. زنان خانه دار مجتمعهای مسکونی کم درآمد، کارمندان ادارات و متخصصان پردرآمد، موزه داران و ستاره شناسان، کارکنان بیمارستانها و افراد از هر کسب و کار و منطقه برای سازماندهی نیازهای عملی مبارزه کمیته های عمل را ایجاد کردند و بعلت فلج شدن آتوریته رسمی، جزءجزء امور زندگی روزمره را نیز خود سازمان دادند. تا آخر ماه مه ۵۴۰ کمیته این چنینی بطور خودبخودی و در هماهنگی سست با مجمع عمومی سوربن سربلند کردند.

کارگردانهای سینما نیز سر به طغیان برداشته و فستیوال کان را اشغال نمودند؛ و کمیته عمل در محل فستیوال تشکیل شد و یك مانیفست انقلابی صادر کرد. کمیته



کارگران اعتصابی کارخانه رنو در سال ۱۹٦۸

های عمل در هرگوشه و کنار فرانسه ایجاد شد.

ژرژپمپیدو نخست وزیر وقت فرانسه با صدای آشفته و آکنده از بدبینی علیه جنگ داخلی قریب الوقوع هشدار داد. مورخان بعدها این روز را، نخستین روز از هفته خطرناك فرانسه نامیدند.دو روز بعد (۲۵ مه) دولت با فدراسیون و اتحادیه کارفرمایان گردآمدند و مذاکره برای دستیابی به توافقنامه ای را آغاز کردند. الگوی این توافقنامه قوانین ۱۹۳٦ بود که به مهار کردن موج نا آرامی پرولتری در آن سال خدمت کرد. نتیجه مذاکره ۲۵ مه آن شد که حداقل دستمزد (دستمزد بسیاری از کارگران) ناگهان ۳۰% و سایر دستمزدها تا ۱۰% افزایش یابد و کار از ٤۸ ساعت در هفته به ٤۰ ساعت تقلیل داده شود. (بقول لنین در دورانهای بحرانی، رفرمهای اقتصادی راحت ترین امتیازی است که بورژوازی حاضر به دادن آن است.) با اینحال زمانیکه حزب کمونیست فرانسه این قرارداد را به سنگر خود، یعنی کارخانه بیلان کورت رنو برد، مورد پذیرش واقع نشد. کارخانه های مبارز دیگر، تودهنی محکمتری نثار این توافقات کردند. در این کارخانه ها دانشجویان انقلابی ماهها بود که میان کارگران رفته بودند. دانشجویان با تصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو از محله لاتن تا بیلان کورت راهپیمائی کردند. بروی پرچمی که در تظاهرات حمل می شد، نوشته شده بود: «دستان کارگران، پرچم قیام علیه رژیم را از دستان ضعیف دانشجویان خواهند گرفت». اما علیرغم عمق بحران سیاسی که گریبانگیر دولت بود، جنبش اعتصابی بخودی خود نمی توانست مصافی واقعی را علیه کل دولت بورژوایی اعلام کند. در ۲۷ مه (همانروزی که توافقنامه پیشنهادی اعلام شد) برخی دانشجویان، رهبران اتحادیه ها و بخشی از سوسیالیستها در یك رژه وسیع استادیوم ورزشی شارله تی شرکت کردند تا یك راه حل سیاسی برای بحران ارائه دهند. این در حالی بود که تظاهرات خیابانی ممنوع اعلام شده بود. روز ۲۹ مه، رییس جمهوری فرانسه دوگل، همسرش و دستیارانش خود را درون سه هلیکوپتر انداختند و از انظار پنهان شدند. تنها کلماتی که خبرنگاران از زبان دوگل شنیدند، خطاب به همسرش بود: مادام استدعا می کنم عجله کنید. طبقات دارا از شدت وحشت به سرحد دیوانگی رسیده بودند. روحیه مردم کوچه و خیابان بطرز غیرقابل تصوری بالا بود. در واقع دوگل با هلیکوپتر به ایالت بادن ـ بادن در آلمان غربی رفت تا مخفیانه با فرماندهان ارتش فرانسه تشکیل جلسه دهد. طرحی برای اعزام ۲۰ هزار سرباز فرانسوی از ارتش مستقر در خاك آلمان غربی برای مقابله با پاریس تهیه گشت. ارتشیانی که زمانی با دوگل برسر خاتمه جنگ الجزایر مخالفت نموده بودند، مورد عفو واقع شدند؛ از جمله کسانی که بخشیده شدند، ژنرالی بود که زمانی قصد کشتن دوگل را کرده بود و نزدیك بود موفق شود.

روز بعد دوگل با طبقات دارا اتمام حجت کرد و با مانورهای سیاسی احزاب دیگر را با خود متحد کرد. تمامی احزاب ارتجاعی، راست و «چپ» برسر يك نكته توافق كردند: اگر دوگل نباشد، مصیبت ببار خواهد آمد. در پاسخ به دعوت رئیس جمهور، صدها هزار زن و مرد شيك پوش در مقابل خیابان پرزرق و برق شانزه لیزه ازدحام کردند و فریاد حمایت از حکومت، سرزمین پدری و پروردگار را سردادند. دختران پیشخدمت را کارفرمایان بزور به راهپیمائی کشاندند. اما افرادی از طبقات تحتانی نیز در میان آنها حضور داشتند. بقول روزنامه ها، حزب ترس هم توان سازماندهی داشت: کمیته های گلیستها در دفاع از جمهوری حداقل بهمان اندازه شورشگرانی که حکومت آنها را مورد تهدید قرار داده بود در مورد تدارك يك جنگ داخلی جدی بودند.

همگامی موقت سوسیالیستها، و حزب کمونیست فرانسه و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، و دانشجویان رادیکال خاتمه یافت. در اواسط ماه ژوئن پلیس باردیگر سوربن را در اختیار خود در آورد. اما در کارخانه فلن رنو، در ۵۰ کیلومتری پاریس، جائی که دانشجویان انقلابی طی زمستان گذشته فعالیت نموده و پیوندهایی برقرار کرده بودند، ۱۵۰۰ دانشجو حلقه محاصره پلیس را شکسته و به چندهزار کارگر که علیه پلیس ضدشورش که کارخانه آنان را اشغال کرده بود می جنگیدند، پیوستند. بمدت چند روز نبرد در جنگلهای گرداگرد شهر ادامه یافت. يك دانشجوی ۱۷ ساله انقلابی بدست پلیس ضد شورش در آب خفه شد. یکبار دیگر محله دانشجوئی پاریس به آتش کشیده شد. در روزهای بعد دو کارگر کارخانه پژو واقع در منطقه «سوشو» در جریان نبرد با پلیس ضد شورش کشته شدند.

اگر چه جنبش دانشجوئی پس از این وقایع رو به افت نهاد اما مراسم تشییع جنازه پیر اورنی در چهارم مارس ۱۹۷۲ ، نمایانگر درجه گسترش جنبش انقلابی طی کمتر از چهارسال از دوره سنگرهای شبانه در محله لاتن بود و نشان داد که این جنبش هنوز تا چه حد امکان پیشروی داشت. پیر اورنی، فرزند يك كارگر کشاورزی، تقريبا يك پرولتاريای تيپيك فرانسوی بود که در سال ۱۹۶۹ به چپ پرولتری پیوست. او ۱۹ ساله بود و در کارخانه رنو کار می کرد. او سریعا به يك انقلابی حرفه ای تبدیل شد.سه تن از اعضای چپ پرولتری ـ يك دانش آموز سابق مدارس ممتاز فرانسه، يك عرب و يك پرتقالی ـ که از کارخانه رنو در بیلانکو اخراج شده بودند، برای بازگشت به سرکار به اعتصاب غذا دست زدند. پیر اورنی بهمراه سایر فعالین چپ پرولتری که پرچمهای سرخ با خود حمل می کردند و به میله های آهنی مسلح بودند، به پخش اعلامیه در مقابل کارخانه پرداختند. اینجا بود که پیر اورنی به ضرب گلوله یکی از نگهبانان کشته شد. دویست هزارنفر در مراسم تشییع جنازه اش شرکت کردند؛ آنها از محله های کارگری شرق پاریس بسوی گورستان پر لاشز که چندین هزار نفر دیگر نیز در آنجا گرد آمده بودند، به حرکت درآمدند. همه جا انباشته بود از پرچمهای سرخ، نوارهای کاغذی سرخ و گلهای سرخ. با وجود اینکه اتحادیه کارگری ث.ژ.ت (تحت رهبری حزب کمونیست فرانسه) از کارگران خواسته بود که در مراسم شرکت نکنند و در حقیقت هراسش ازاین موضوع بی دلیل نبود. اما با این وجود گروه کوچکی از اعضای اتحادیه ث.ژ.ت و ث.اف.د.ت (اتحادیه تحت نفوذ حزب سوسیالیست فرانسه) به انبوه عظیم کارگران و پرچمهای سرخشان پیوستند. چهره های مشهوری از نویسندگان و هنرپیشه های سینما نیز در میان انبوه جمعیتی که از اقشار پائینی جامعه بودند بچشم می خورد. آنها هم شعار سر می دادند: ما انتقام پیر ادرنی را خواهیم ستاند و سرود انترناسیونال می خواندند. سخنگوی چپ پرولتری مخصوصا قسمت آخر بند نخست سرود را تکرار می کرد که به خشونتی که نشانه آغاز مرگ جامعه کهن است، اشاره دارد. فردای آنروز یکی از سرشناس ترین روزنامه نگاران حکومتی نوشت: جوانان فرانسه ظاهرا دیگر هیچ اعتقادی به جهانی که مقابلشان گذارده شده، ندارند.

جنبش دانشجویی فرانسه باعث شد نبض جهان طی سالهای بعد تند تر بزند.

بزرگترین دستآورد دهه شصت در کشورهای امپریالیستی این بود که انقلاب پرولتری پس از سالها دوباره در صحنه ظاهر شد. بقول یکی از انقلابیون دهه شصت: «تجربه دهه شصت در کشورهای امپریالیستی قطعه سنگی است که نه باید بدورش افکند و نه بازیچه اش ساخت، بلکه باید با آن خنجرهایمان را تیز کنیم.» همانطور که یکی از شعارهای معروف آن دوره بیان داشت : این فقط آغاز کار است.■

سروده **البرز** از تهران

بذر رهایی را می کاریم
در خاکی که سرخ است از خون سرخ جامگان
که بارور است از مبارزات دکتر ارانی، خسرو ،مرتضی کیوان
بیژن و حمید اشرف ،امیر پرویز پویان
به خاک ما بذر رهایی جوانه خواهد داد
که گفته می توان خشک کرد این جنگل پا گرفته در عصیان
نوید به کارگران ،برزگران،دهقانان
که خواند به گوش رفیقی ،رفیق دیگر در صبح اعدام
هراس نیست ز رفتن ما
که بذر رهایی خشک کردنی نیست
فدایی خلق نمیرد به تیر دژخیمان
که برخیزد نه یک تن که صد تن
به هر گلوله در مقابل مزدوران
نبرد ما با سرمایه تمام نمی شود
مگر به سر رسیدن صبح رهایی ، روز پیروزی محرومان
نوید به کارگران،خلق قهرمان
که بعد از آن طوفان سهمگین و خون ریزی خونخوارن
که بعد از آن همه اعدام ،کشتن انسان
نماند چهره ماه تابان به پشت ابر
دوباره برخاست از بذر رهایی
جوانه های مبارزه در راه رهایی انسان
به انتشار بذر انقلاب بکوشیم
در میان دیگر رفیقان ،کارگران ،خلق قهرمان
پیش به سوی سوسیالیزم
پیش به سوی رهایی انسان

طلای سرخ
روایتی از به سیم آخر زدن



باربد کیوان

این از آن فیلمهایی است که حالا حالاها در جمهوری اسلامی اجازه نمایش پیدا نخواهد کرد. شاید جعفر پناهی این را از قبل می دانسته و تنها روی اکران بین المللی و سپس پخش غیررسمی سی دی آن در ایران حساب کرده است. سی دی که بسیاری آنرا دست به دست می کنند. این هم راهی است. مهم گردن نگذاشتن به گیوتین سانسور دولتی است و تلاش برای رساندن فیلم به مخاطبانش از هر روزنه ای.

فیلمنامه طلای سرخ را عباس کیارستمی نوشته است. فیلمنامه ای هوشمندانه که از اختصار و سادگی بهره دارد و ما را به یاد فیلمنامه های موج نو سینمای دهه ٦٠ فرانسه و ادامه همین سبك در سینمای متفاوت امروز آمریکا می اندازد. فیلم با صحنه دزدی مسلحانه از یك جواهر فروشی در تهران آغاز می شود. نیمه دوم همین صحنه را در بخش پایانی فیلم می بینیم. در فاصله این آغاز و پایان، یکی دو روز با حسین شخصیت اصلی فیلم همراه می شویم. مردی کم حرف و حساس که به خاطر بیماریش، کرتن می خورد و به همین دلیل، بسیار چاق شده است. دوره نوجوانیش را در جبهه گذارنده و بیسیم چی بوده. حالا آس و پاس است. شبها با موتور، پیتزا اینطرف و آنطرف می برد. و روزها به کمك برادر زنش و با موتور قاپ زنی می کند. حسین و همسرش عقد کرده اند و حالا برای زیر یك سقف رفتن، باید هزینه های عروسی را جور کنند. گوشه گوشه فیلم نمایشگر تضاد شدید فقر و غنی، و شکاف عمیق اجتماعی در تهران بزرگ است. اما امتیاز کار جعفر پناهی اینست که از تقلیل گرایی عامیانه در نمایش این تضاد پرهیز کرده و فیلمش را به رویارویی فقیر و پولدار محدود نکرده است. اگر چنین نبود شاید طلای سرخ همسطح تك و توك فیلمهای ملغمه اجتماعی - نوآر ایرانی در دوران قبل از انقلاب می شد. حداکثر چیزی می شد شبیه به بعضی کارهای کیمیایی.

طلای سرخ هم در مسیر داستان و هم در فضاسازی و کنار هم چیدن تصاویر، بر فضای پلیسی پایتخت تاکید دارد. این همان کاری است که پناهی در فیلم «دایره» هم کرده بود. صدای آژیر ماشین های نیروی انتظامی در سراسر فیلم به گوش می رسد و مرتب چهره پلیس را می بینیم. یك سکانس مهم و طولانی طلای سرخ را دام گذاشتن نیروهای سرکوبگر برای جوانانی که پارتی گرفته اند تشکیل می دهد. رفتار خشن و بی منطق فرمانده عملیاتی و افرادش با جوانان و پدر و مادرهایی که نگران سرنوشت فرزندانشان هستند با حوصله و بی کم و کاست بنمایش در می آید. پناهی با دقتی خاص، نگاه حسرت آلود پسر پانزده ساله روستایی در صف نیروهای سرکوبگر را به پنجره های اتاق مهمانی و رقص سایه های دختران و پسران همسن و سالش نشان می دهد. و همه اینها در مقابل چشم حسین که «پیك پیتزا» است رخ می دهد. در مثل همان صحنه ای که ساعتی پیش در خانه مجلل دیگری دیده است. آنجا هم مهمانی و موسیقی بود، اما بی سرخر و مزاحم. و حسین صاحبخانه را به جا آورده بود: فرماندهش در جبهه جنگ ایران و عراق که حالا برای خودش کسی شده است. از آپارتمان و سر و وضعش معلوم است. از انعامی که به حسین می دهد. تماشاگر می بیند که چطور حسین لحظه به لحظه به مرز سر رفتن نزدیکتر می شود. حرف نمی زند. اما آرامش او نمی تواند فریبمان دهد. در مقابل این شرایط، سرگیجه گرفته است. کمی بعد، جوان همکارش را بعد از تصادف می بیند که در حال جان دادن است. موتورش داغان شده و پیتزاها روی آسفالت ولو شده. نیروی انتظامی هم مثل همیشه در صحنه حضور دارد. «کارتن خواب» گرسنه ای را می بینیم که از فرصت استفاده کرده، به پیتزاها چنگ می اندازد تا شکمش را پر کند. و مامور سرکوبگر حتی از این بینوا هم نمی گذرد و با خشونت او را از صحنه دور می کند. حسین مستقیما از این صحنه به یکی از برجهای افسانه ای تهران می رود. با استخر و جکوزی در طبقه آخر. در تاریکی شب و بر بام برج سعی می کند خانه خودش را در منظره شهر پیدا کند! این بخش به صبح روز بعد و نیمه دوم پلان سرقت مسلحانه ناموفق از جواهر فروشی کات می شود. ما پایان کار، یعنی خودکشی مستاصلانه حسین را در صحنه آغاز فیلم دیده بودیم، پیش از آنکه خبری از نیروی انتظامی شود. می دانیم که پیش از این، حسین پیرمرد جواهر فروش را هم به قتل رسانده است. همان که حسین را به خاطر سر و وضع و لباسش به مغازه راه نداده بود و یك بار هم او و همسر و برادر زنش را با تحقیری محترمانه به خارج از جواهر فروشی هدایت کرده بود. حالا با چیزهایی که در جریان فیلم از نگاه حسین دیده ایم می دانیم که مساله اصلا بر سر سرقت نیست. مساله مربوط به شخص حسین هم نیست. مساله، شرایط جهنمی و ستمگرانه حاکم بر جامعه است و به سیم آخر زدن انسانهایی که امید و آینده ای برای خود نمی بینند. انسانهایی که اگر بدانند راه چاره چیست، میتوانند کوه را هم از جا بکنند. این نکته آخر، از چارچوب «طلای سرخ» خارج است. کار «طلای سرخ» نمایش تباهی ها و تلخی شرایط است. ■

پاپ جان پل دوم: عامل مرگ صدها هزار نفر

مارال هوشیار

چند هفته پیش پاپ جان پل دوم، رهبر کاتولیک ها در شهر واتیکان درگذشت. پاپ یکی از مرتجع ترین رهبران جهان کنونی بود. بیخود نبود که اغلب روسای دولتها برای تشیع جنازه وی از هم سبقت گرفتند و شخصا در سر جنازه وی حضور یافتند. خاتمی هم به واتیکان رفت که دستی در خاک کردن ایشان داشته باشد. وی در کنار رئیس جمهور اسرائیل یعنی رییس یکی دیگر از حکومتهای مذهبی جهان و همراه با دیگر رهبران دنیای سرمایه د اری برای پاپ از خدا آمرزش طلبید.

در این میان اما هیچکس به فکرش نرسید که از مردم دنیا برای پاپ بخشش بطلبد. این پاپ در حق مردم فقیر دنیا خیلی بدی کرده بود.

او نقش مهمی در تبلیغات علیه کمونیسم داشت. وی با پینوشه دیکتاتور شیلی روابط حسنه ای داشت. حتی زمانی که طشت رسوایی پینوشه عالم را فرا گرفت در فوریه ۱۹۹۳ پیام تبریکی به مناسبت پنجاهمین سالگرد ازدواج او فرستاد و در نوامبر ۱۹۹۸ برای آزادی وی تلاش نمود. زمانی که چهار روحانی کاتولیک از دولت ساندنیستهای نیکاراگوا در مقابل آمریکا حمایت کردند آنها را خلع کرد. وی همانند آخوندهای حاکم بر ایران مخالف سقط جنین زنان بود و آنرا عملی بر «ضد خلقت» دانست.

مرگ صدها هزار نفر از مردم آفریقا و آمریکای لاتین در نتیجه ابتلا به بیماری ایدز به گردن اوست چون پاپ استفاده از کاندوم را برای مردان مسیحی، ممنوع اعلام کرده بود. شعبات کلیسای کاتولیک در شهرها و روستاهای آفریقا که در آن میلیون ها نفر مبتلا به بیماری ایدز هستند مردم را منع کرده و استفاده از کاندوم را «گناه» اعلان کردند. اگر می خواهید این مساله را به چشم خود ببینید و به گوش خودتان بشنوید حتما به تماشای فیلم «کابوس داروین» بروید. این فیلم در مورد از بین رفتن محیط زیست تانزانیا و فقر و بیماری هائی است که گریبانگیر مردم آن دیار است. در این فیلم خبرنگار از کشیش کلیسای کاتولیک محل در مورد علل گسترش سریع بیماری ایدز در این کشور و چاره جوئی های کلیسا می پرسد. کشیش می گوید کلیسای کاتولیک به مردم آموزش می دهد که بفهمند میکروب ایدز از طریق رابطه جنسی می تواند وارد بدنشان شود. خبرنگار می پرسد آیا به آنها آموزش می دهید که مردان هنگام رابطه جنسی از کاندوم استفاده کنند تا ایدز نگیرند و به دیگران نیز سرایت ندهند؟ کشیش با ناراحتی لبخندی می زند و با شرمندگی می گوید ما کلیسای کاتولیک هستیم و از نظر کلیسای کاتولیک استفاده از هر وسیله جلوگیری «گناه» است!

اینان در واقع برای ویروس ایدز راه باز می کنند تا زندگی توده های مردم را از هم بپاشانند. مردم فقیری که این حرفها را باور کرده و در خیال بهشت آن دنیا را به زندگی در جهنم این دنیا ترجیح می دهند، خیلی زود مبتلا به ایدز شده و در صف مرگ برای رهسپار شدن به آن دنیا قرار می گیرند.

بله در تانزانیا و بسیاری از کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین، مسیحیانی که این خزعبلات را باور می کنند خیلی زود می میرند. پاپ مرحوم قبل از مردن خیلی ها را به کشتن داد. هر چند بعضی کشیش ها به وی هشدار دادند که باید در این سیاست قرون وسطائی کلیسا تجدید نظری شود اما گوش وی بدهکار نبود و می گفت جان مردم فدای دگمهای پوسیده و گندیده کلیسا!

ضمیمه

* این فیلم مستند در مورد از بین رفتن ماهیان دریاچه ویکتاتوریا در تانزانیاست. داستان از این قرار است که طبق طرحهای توسعه اقتصادی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، از دریاچه ویکتاتوریا برای پرورش یک نوع ماهی که در اروپا و ژاپن مصرف دارد استفاده کردند. این ماهی در واقع حکم شکارچی ماهی ها و دیگر موجودات زنده دریاچه ویکتاتوریا را داشت و خیلی زود دریاچه ویکتاتوریا از تمام انواع ماهی ها و موجودات دیگر تهی شد. نه تنها شرکتهای صادرات ماهی دریاچه ویکتاتوریا را به انحصار خود در آوردند بلکه این ماهی نیز دریاچه را منحصر به خود کرد. به این ترتیب یکی ازمهمترین منابع تغذیه مردم محلی نیز از بین رفت. داستان زندگی دریاچه ویکتاتوریا در واقع داستان اقتصادهای محلی در کشورهای فقیر دنیاست که زیر سم ستوران بازار جهانی از بین رفتند و هیچ چیزی هم جایگزین آن نشد مگر فقر وحشیانه و خشونت باری است که بر مردم این کشورها تحمیل شده است. ■

دیگر دیر است
ای مرتجع خود کامه
آنگاه که لشکر طاعونیان را
بر مزرعه می تازاندی
آیا هرگز در تصورت بود
فروپاشیده شدن
تخت سلطنت
وصف ات رذل و لعیم و بزدل است
آفتاب گردان
بمانند بادی افسار گسیخته
هجوم بردن به قاصدک
دیگر دیر است
اعتراف در پرده عصمتی ناپاک
و بر این توده افیون و دروغ
کارگر نمی افتد
و لجن بودن کلمات مقدست
آشکار است.
آن زمان که بر اریکه قدرت
می تاختی و ما را خطاب می
کردی:
"تسخیر شدگان شیطان"
"مردمان بدبخت جهنمی"
و ردای کثیف افکارت را
می گشودی
در جهنم خشم خلق سوختن را
بر آینده می دیدی!؟
دیگر ای مترسک شعله ور
دیر است
تویی که همه را
عروسک خیمه شب بازی می
پنداشتی..
موعود فرا می رسد
این خلق سیلی غیر مترقبه اند
در نابودی ضحاکان.
و زمین ای مادر بزرگ
آغوشت را برای بذرها
و بارش باران آزادی، آماده کن.

ف م ۸٤/۱/۳۰ تهران

نشریه سوسیالیستی جالبی بود، پرتویی در تاریکی که نور امید را با خود همراه داشت.

گزارشی از يك روز زندگی چند دختر دانشجو

ساحل نیکنام

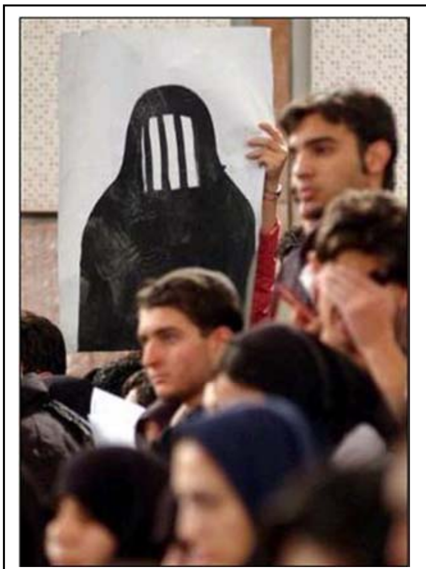
بعد از ظهر دق آوری بود و توی خانه دانشجویی احساس دل گرفتگی داشتیم. تلویزیون را روشن نکرده خاموش کردیم. موزیك گذاشتیم فایده نداشت. میخواستیم بریم بیرون کمی هوا بخوریم و بگردیم. ماشینی قرض گرفتیم. سر چهار راه اول چشممان به ماشین گشت مبارزه با مفاسد اجتماعی افتاد. بی اختیار با اینکه توی ماشین بودیم مانتوهایمان را بروی پا کشیدیم و روسری را جلو آوردیم. چهار راه دوم چشممان به اتومبیل گشت دایره امر به معروف نهی از منکر افتاد. درون اتومبیل آنها دو مامور گردن کلفت جلو نشسته بودند و دو فاطمه کماندو در عقب ماشین لم داده بودند و با چشمهای دریده شان بدنبال شکار می گشتند. آنها وقتی ما را دیدند گفتند ماشین را بکنار بزنیم. فکر کردیم میتوانیم با گفتن اینکه ما توی ماشین هستیم از دستشان خلاص بشیم. اما بی فایده بود. یکی از مامورین مرد از ماشین پیاده شد و بزور سویچ را از دست ما قاپید و پشت رل ماشین ما نشست. همه ما را عقب ماشین نشاندند و یکی از مامورین زن که بدرشتی يك گاو بود کنار ما نشست و ما را بطرف اداره مربوطه بردند. در بین راه آن زن همش بما تذکر میداد که موهاتون رو بپوشانید و....و وقتی ما سعی میکردیم موهایمان را بزیر روسری کنیم داد میزد که نگفتم اطوار بریزید گفتم روسری تون را بیارید جلو.

در اداره مربوطه چشممان به بیش از سی چهل دختر جوان و نوجوان افتاد که همگی را بازداشت کرده بودند. برخی از این دختران بیش از ۱۲ سال نداشتند و هنوز دفترچه و مدادی که رفته بودند از سر کوچه بخرند توی دستشان بود. برخی از دختران، از دختران فراری بودند. درون اداره مربوطه چندین سلول بود که درون هر يك تعدادی دختر جوان را انداخته بودند. برخی با مشت به در می کوبیدند و به مامورین اداره مربوطه فحش می دادند و خواهان این بودند که آزاد شوند. در گیر و دار این مشاهدات بودیم که مردی حدود ٦٥ ساله با قیافه ای که داد میزد شدیدا معتاد است وارد اداره شد و گفت آمده ام همسرم را ببرم. همسر او زنی بیست ساله بود با حالتی بسیار بیمار و نزار. و مشخص بود که او نیز معتاد است. همسر جوان این مرد با داد و فریاد از همراهی با شوهرش خودداری میکرد. و میگفت من را به این پیرمرد فروختند و او معتادم کرد و نمیخوام بخانه برگردم. مامورین اداره مربوطه با زور زن را وادار به همراهی با شوهرش کردند. و دوباره سرشان به ما گرم شد.

تعداد زیادی از زنان رژیمی با سنین مختلف در آنجا حضور داشتند. از زنان حزب اللهی مسن تا دختران بسیجی. در میانه بازجویی از یکایك ما یکدفعه یکیشون فریاد زد یالا روسری ها را جلو بکشید حاج آقا سرهنگ دارند تشریف میآورند. یکی از دختران میگفت شاید این صحنه حقارت بار ترین و تهوع آور ترین صحنه آنشب بود. ما حاج آقای بد شکل و چشم چرانی را مشاهده کردیم که یاالله گویان با تسبیح وارد شد و نگاهی بما انداخت و غیبش زد.

بعد بازجویی از ما آغاز شد. فرمهایی را باید پر میکردند. بصورت و هیکل ما نگاهی میکردند و طبق خواسته خودشان فرم را پر میکردند. جرمها از این قرار بود: مانتوی صورتی. روسری کوچك. سایه چشم آبی. خط لب قهوه ای. پیدا بودن گردن از زیر روسری. از آنجا که میدانستیم هر يك از اینها پرونده ما را سنگینتر میکند با آنها چانه میزدیم. که مثلا سایه چشم نزدم. یا مانتویم صورتی پر رنگ است و نه کمرنگ و امثالهم.

آنها بلافاصله تلفن همراه هر کسی که داشت را گرفتند و از اینکه دختران به خانواده های خود خبر بدهند جلوگیری کردند. یکدختر نو جوان از آنها میخواست که بگذارند به مادرش خبر بدهد چون او برای خرید شیر از خانه خارج شده و مادرش نگران می شود، اما آنها محل نگذاشتند. کاملا احساس میشد که سرشار از عقده نسبت به ما دختران جوانی هستند که حاضر نشدیم به معیارها و اخلاقیات آشغال آنها تن بدیم. و با وجود انواع یگان های ویژه برای ارعاب و تثبیت حجاب اجباری شان، باز نمی توانند جلوی ما را بگیرند. همه ما نیز پر از خشم و نفرت نسبت به آنها بودیم. یکی از دختران میگفت همه اش به موقعیت ساختمان و



راهروها و غیره نگاه میکردم و سعی میکردم ببنیم برای روزی که به اینجا ریخته ایم و میخواهیم حساب این ها برسیم، آیا اینها راه فراری دارند؟ و بنظرم آمد این بازداشت گاه ها را روزی روی سر خودشان ویران خواهیم کرد.

آنشب بعد از اینکه خانواده های این دختران ضمانت نامه گذاشتند آنها را آزاد کردند. فقط بخاطر اینکه بار اولشان بوده. و بار دوم حتما باید دادگاهی و مجازات شوند.اما ماجرا به اینجا خاتمه نیافت. به همه گفتند که روز بعد باید راس ساعت هفت به همین اداره بیایند تا ارشاد شوند!

روز بعد يك روانشناس وابسته به رژیم و يك زن آخوند مسلك عقب افتاده کلاس را اداره میکردند. به اصطلاح دمکراتیك بود و دختران جوان حق داشتند به قوانینی اعتراض کنند و جواب شرعی و عرفی خود را دریافت کنند و بدین طریق ارشاد شوند. آن روانشناس (که يك احمق موذی) بیشتر نبود از انگیزه ها و اهداف ما برای بد حجابی برای ما سخن میگفت. و اینکه ما میخواهیم جلب نظر کنیم و بما راهنمایی میکرد که راههای دیگری را برای جلب نظر پیدا کنیم. خلاصه ما از حرفهای این مردك بیشعور چیزی دستگیرمان نشد. البته هیچکس به حرفهایش گوش هم نمیداد و همه با تمسخر به او نگاه میکردند. يك دختر ۱۵ ساله در جمع ما بود که خیلی با این افراد یکی به دو میکرد. ما حتا نگران شدیم که مبادا بعدا او را ببرند. بهر جهت دختر بسیار شجاعی بود و مشخص بود آگاهی هایی دارد. ما که دانشجو بودیم در برابر این دختر دانش آموز از خودمان خجالت

کشیدیم. این دختر به آن روانشناسه و زن آخوند میگفت: شما نمیتوانید چیزی را که ما نمیخواهیم بما تحمیل کنید. و طی همه این سالها هم نتوانسته اید ما را قانع کنید که چرا باید لباسهای تیره بپوشیم. چرا باید حجاب داشته باشیم. و امروز هم نتوانستید مرا ارشاد کنید. وقتی زن آخونده شروع به صحبت کرد ما بسختی جلوی خنده خود را میگرفتیم. او میگفت: «در روز قیامت زن بد حجاب را از مویش آویزان میکنند و چنین و چنان میکنند.» و یکسری شعارها در مورد اینکه «زن مانند مرواریدی است که حجاب او صدفش است و امثالهم داد.» آن دختر نوجوان جواب داد: «اینکه در روز قیامت چه اتفاقی می افتد را وقتی کلاس اول ابتدایی بودیم توی گوشمان کردید. شاید آن موقع ترسیدیم. اما حالا دیگه نمی ترسیم. چیز جدیدی هم معلوم است در چنته ندارید. و در ضمن این شعارهای صدف و مروارید را سالهاست روی در و دیوار نوشته اید. اما می بینید که کسی اهمیتی نمیدهد. چون چرت و پرت است.» بعد این دختر گفت «بهرحال چون مرا نتوانسته اید خوب توجیه کنید من از فردا دوباره به همین شکل بیرون میام. تا ببنیم بالاخره این جنگ را کی می برد.» بعد دختره دوباره صحبت کرد که «فقط مساله حجاب نیست. چرا دیه مرد و زن برابر نیست؟ چرا زنان نمی توانند قاضی بشوند؟» در اینجا آن مردك روانشناس با عصبانیت به دختر گفت: «الان صحبت دیه و اینها نبود. صحبت بدحجابی است.» و دختر دوباره با اعتراض گفت: «از زیرش فرار میکنید؟ صحبت سر همه چیز است.»

شجاعت این دختر بما هم جرات بخشید. و ما نیز وارد بگو مگو شدیم. مثلا وقتی آن زن حزب الهی برای ارشاد ما نمونه کشور فرانسه را آورد و اینکه دولت در مدارس حجاب را غیرقانونی کرده است، ما به او گفتیم که در این مورد آنها حق حرف زدن ندارند. چون خودشان هم بزور و در حالیکه بیش از نود درصد جامعه مخالف حجاب اجباری است، ما را مجبور به استفاده از چادر و روسری میکنند. خلاصه کلاس ارشاد هم اینطوری تمام شد.

بعد از ظهر آنروز را توی خانه دانشجویی به بررسی این واقعه گذراندیم. اینکه چرا باید در برابر این آزار و اذیتها خاموش باشیم. چکار باید کنیم که از دست اینها خلاص بشیم؟ آیا تنها راه ترك کشور است و گلیم خود را از آب بیرون کشیدن؟

دخترا میگفتند حالا ما کمی ترسیده ایم و از این به بعد مقداری شئونات اسلامی را رعایت خواهیم کردند. مانتوهای سیاه و روسری های بزرگ. اما هنگام شب که برای گشتی در شهر دوباره عازم بودیم با خنده مانتوهای رنگارنگ خود را پوشیدیم. روسری ها را عقب کشیدیم و یکصدا گفتیم: هرچه بادا باد!

دو خبر دو نظر

ساحل نیکنام

خبر اول

هشت مارس امسال مراسمی در دانشگاه تهران برگزار شد که در آن یك فیلم از قطعه سی و سه (محل دفن چپی ها دوران رژیم شاه) نشان داده شد. یك دختر دانشجو هم هنگام سخنرانی در مورد مساله زن کرد، طی عمل شجاعانه ای بطور سمبلیك مقنعه اش را چند ثانیه برداشت. بر سر این مساله جنجالی براه افتاده و خیلی شلوغ شده و بویژه اطلاعاتی ها فشار زیادی وارد آوردند. کلا این روزها قبل از انتخابات دارند فشار را زیاد می کنند. اما نکته مهم آن است که بر سر این هشت مارس بین جریانات چپ خیلی بحث راه افتاده و متاسفانه بخشی از چپی ها آن را محکوم می کنند. و این حرکت را تحت عنوان چپ روی می کوبند. می گویند رژیم از آن برای سرکوب ما استفاده می کند. و کلا بر این حرکات مهر شبه آنارشیسم و عکس العمل اجتماعی بخشی از روشنفکران خرده بورژوا به اوضاع استبدادی می زنند و آنرا ملغمه ای از آنارشیسم و هیپیسم می دانند. حتی برخی ها کار را به آنجا کشاندند که تحت عنوان اینکه این نوع حرکات متعلق به بخش تهرانی بچه های طبقات مرفه است که علیه سنت ها و مناسبات درون خانه خود شورش کرده اند از همراهی با آن خودداری می کنند.

این استدلالات نادرست است. امروزه در جامعه ما حجاب سمبل سرکوب زنان و دختران است. به زیر سوال بردن این سمبل اسارت توسط هر زن یا دختری در هر مکان یا مراسمی خود یك عمل مبارزاتی است که باید مورد دفاع همه قرار گیرد. چرا که ارزشها و رفتارهای عقب مانده حاکم بر جامعه را زیر سئوال می برد. مخالفت با اینگونه اقدامات هم نشانه راست روی است و هم نشانه مردسالاری. اگر جنبش دانشجوئی نسبت به مسئله زنان از خود حساسیت نشان ندهد چگونه می خواهد پتانسیل عظیم دختران دانشجو را آزاد کند. کسانی که دختران را رام و سربراه می خواهند پیشاپیش بدست خود زمینه را برای عقب گرد جنبش دانشجوئی فراهم می کنند و بدتر از آن با ایزوله کردن خود از دختران زمینه ای را فراهم می آورند که جنبش دانشجوئی در مقابل موجهای سرکوب نتواند مقاومت کند مگر می توان بدون شرکت دختران و زنان جنبشی انقلابی داشت. مگر امروزه اصلا بدون حضور دختران جنبش دانشجوئی می تواند به تکامل خود ادامه دهد. این افکار عقب مانده را باید آگاهانه بدور ریخت و با موج پیشرو همراه شد.

خبر دوم

اخیرا مشاهده شد که عده ای از دانشجویان به هر حرکت رادیکالی که به چشم می خورد مهر پلیسی می زنند. و کلا حرکت چپ رادیکال را دام پلیسی قلمداد می کنند. اگر این گونه تبلیغات از سر غرض وری نباشد بیان ناآگاهی و افتادن به دام سیاستهای رژیم است. باید آگاهانه با چنین شایعاتی مقابله کرد. چرا که جو اعتماد و دوستی میان بخشهای مختلف جنبش دانشجوئی را به هم می ریزد. تخم شك و بدبینی می پراکند. اگر سر منشا این شایعات عوامل دستگاه اطلاعاتی نباشند جریانات راستی هستند که دنبال سازش و گرفتن امتیازات حقیر در چارچوبه نظام هستند. که روی خوشی به موج رادیکال جنبش دانشجوئی از خود نشان نمی دهند و بجای مبارزه سیاسی با پراکندن اینگونه سموم می خواهند با آن مقابله کنند. اتفاقا هر چقدر دامنه اینگونه شایعات وسیعتر باشد امکان کسب شناخت از روشهای اطلاعات و مقابله با آن کمتر می شود. تنها با اعتماد و هشیاری و همکاری همه بخشهای جنبش دانشجوئی می توان عوامل اطلاعاتی رژیم را خنثی کرد.

بقیه در صفحه ۱۵

پاسخ به خوانندگان

انتشار بذر با استقبال بسیاری از احزاب، سازمانها، شخصیتها و فعالان سیاسی و عموم دانشجویان چپ روبرو شد. این امر مسئولیت سنگینی را برعهده ما می گذارد. مامی دانیم که امید آفریدیم و می دانیم ببار نشستن هر بذری چه مسئولیتی دارد و امیدواریم شایسته این مسئولیت و حمایت شما باشیم.

دست اندر کاران نشریه بذر از همه، اعم از خوانندگان، کلیه نهادهای دانشجوئی وتشکلات سیاسی و فعالینی که بذررا از آن خود دانستند ودرپخش آن ما را یاری رساندند، و یا با درج بذر درتارنماهای خود کمک شایانی به پخش گسترده آن نمودند، صمیمانه تشکر کرده و دست آنها را به گرمی می فشارد. باشد که با همکاری این رفقا، دوستان بیشتری به جمع ما افزوده شوند تا بتوانیم بذر آگاهی را به طور گسترده تری در میان دانشجویان پخش کنیم.

تلاش بذر بالا بردن سطح آگاهی مارکسیستی در میان دانشجویان است. نشریه بذر مبلغ سازمان یا گروه خاصی نیست. این امر به هیچوجه به معنای مخالفت ما با پیوستن دانشجویان به احزاب انقلابی نیست. یکی از شروط شکوفائی جنبش دانشجوئی فعالیت احزاب و سازمانهای چپ در این جنبش و سمتگیری دانشجویان نسبت به آنان است. از نظر ما دانشجویان باید آگاهانه انتخاب کنند. یکی از مولفه های چنین انتخابی آشنائی دانشجویان با مبانی پایه ای مارکسیسم و تکاملات بعدی آن است. ما وظیفه اصلی خود را معرفی این امر می دانیم.

ما به نوبه خود تلاش داریم تا نظرات و دیدگاههای مختلف چپ را به خوانندگان خود معرفی کنیم. اینکار را با رجوع مستقیم به احزاب و سازمانهای چپی انجام خواهیم داد. به همین منظوردرآینده ستونی در نشریه را به معرفی احزاب و سازمانهای انقلابی چپ اختصاص می دهیم.

تا کنون نامه های نسبتا زیادی برای بذر ارسال شد که به علت محدودیت جا امکان درج همه آنها در این شماره بذر برای ما مقدور نیست. از کلیه دوستانی که محبت کردند وما را از نظرات خود آگاه نمودند کمال تشکر و قدردانی را داریم و سعی می کنیم در شماره های بعدی نامه ها را منعکس کنیم.

ـــ سر دبیر بذر

رامین ۲۴ ساله از تهران

به نظر من بذر خیلی عالی بود ومی تواند در رشد نهال آگاهی دانشجویان کمک کند. من به عنوان کسی که صادقانه به سوسیالیسم اعتقاد دارم نظر خودم را می دهم شاید بعضی از بچه ها مرا به راست بودن محکوم کنند.

سر مقاله به نظر من بسیار پر محتوی بود و می تواند یک پلاتفرم اولیه مناسب باشد اما این نکته را که ما می توانیم در برخی ائتلافات که درنهایت به نفع اردوگاه سوسیالیست ها باشد شرکت کنیم به نحوی از قلم افتاده است.

در مورد رفراندم به نظر من درست است که تغییرات مورد نظر رفراندوم سوسیالیستی نیست اما می تواند به نیروهای چپ در جهت اهدافشان کمک کند چرا که من آن را حرکت بسیار نا چیز اما به جلو می بینم کم کم می تواند ما را از شر یک حکومت پوسیده دیکتاتور و جانی خلاص کرده و یک حکومت لیبرال و وابسته اما با فضای باز تر که برای ترویج انقلاب به آ ن نیاز داریم را به سر کار بیاورد. و ایران را حداقل وارد فاز دمکراسی بورژوائی کند که در زمینه آزادی های فردی و سیاسی و حقوق زنان کمی جامعه را باز تر می کند. آرزو من است که بدون ائتلاف با نیروهای راست رفراندم بتوانیم انقلاب کنیم اما هر چه با ترازو خودم محاسبه می کنم مردم سیاست زده اند زمان کم است و کار زیاد، جو بسته است و لیبرال ها با قدرتمندی در صحنه اند و امپریالیسم هم از آنها حمایت می کند. واوضاع از کنترل ما چپ ها خارج است به نظر من حکومتی با یک دمکراسی نیم بند بورژوایی از حکومت کنونی برای چپ ها مثمر ثمرتر است.

بذر: رامین عزیز، نگرانی ها تودر مورد اوضاع یک جنبه از واقعیت است. باید جنبه های مثبت واقعیات را هم دید. باید دید که مردم و دانشجویان از کدام سیاست زده شده اند؟ از سیاست دروغ و نیرنگ امثال دو خردادی ها و خاتمی زده شده اند یا از هر سیاست دیگر. این امر خود گوشهای زیادی را برای شنیدن حرفهای درست و رادیکال باز کرده است.

در کدام انقلاب و مبارزه انقلابی بود که افکار چپ از همان ابتدا قوی بود؟ با کار و تلاش و سیاست درست است که می توان قوی شد. از کی چپها تحت عنوان اینکه ضعیفند با پائین آوردن سطح توقعات خود و رقیق کردن سیاستهای خود به اهداف خود رسیدند. این از آن میانبرهائی است که هیچوقت به مقصد نمی رسد. و بیشتر باعث سردرگمی وناامیدی مردم می شود. رامین عزیز تو خود را سوسیالیست می دانی و حتما می دانی که مارکس و انگلس آنموقع که کار خود را شروع کردند فقط دو نفر بودند. و اصلا افق و اهداف خود را تقلیل ندادند. اتفاقا چون برآن سیاستها تاکید کردند و با مهارت بکارش بردند افکار میلیونها نفر را تسخیر کردند.

وانگهی مگر یادت نیست خیلی ها بر مبنای همین استدلالاتی که تو امروز در دفاع از بیراهه رفراندوم می آوری از خاتمی دفاع کردند و انرژی دانشجویان را به هرز بردند. آزموده را دوباره آزمودن خطاست! بهتر است به فکر پاشاندن بذر سالم و خالص باشی تا بذری ناسالم و ناخالص! تردید نکن!

نادر جنوب

با سلام من نشریه شما را خواندم ضمن خسته نباشید به نظر من نشریه شما پاسخ مناسبی به نیاز کنونی جامعه و جو ملتهب آن است.

لطفا شماره بعدی نشریه را برای من

ارسال کنید من حاضربه کمک مالی به شما عزیزان هستم. لطفا بنویسید چه طور می توان کمک کرد.

بذر: با تشکر از شما به زودی با شما تماس خواهیم گرفت. و طریق رساندن کمک مالی را به شما اطلاع می دهیم.

یکی از فعالان جنبش دانشجویی

اصولا جامعه در جوی آشفته و پر فراز و نشیب به سر می برد. در این جو اصلاحات خاتمی در برخی زمینه ها موفق بود و در بعضی زمینه ها به شدت نا موفق.

در این که توانست فضای بسیار کوچکی نشر کتاب و طرح نظرات گوناگون ایجاد کند و امسال ما فرصت کردیم نظراتمان را به طور گسترده مطرح کنیم.

ولی از این جهت که در میان راه عقب گرد کرد و سر به پایین انداخت و در مقابل نا مردمی ها ایستادگی نکرد فاتحه خودش و جریانش را خواند.

اتفاقاتی که در طول این مدت رخ داد باعث شد تا مردم در جوی آشفته به سر ببرند، ازسوی دیگر جریانات انحرافی خارجی هم از فرصت سو استفاده کردند و به این جو آشفته دامن زدند و آن را خراب تر کردند. جایی که جنبش به نا توانی فرد پی می برد بایستی به اتکا نیروی مردمی و توسعه حرکت را سامان ببخشند و این نیروها با اعمال ضد تبلیغاتی که دارند مانع از رسیدن جنبش به خودکفایی می شوند و مدام آن را در چالش فردی نگه می دارند. لذا هم پیاله شدن با مباحثی که این جریانات در کاسه مردم می گذارند.کار درستی نیست.

برای نمونه استفاده از لغت رادیکالیسم در دفاع ازحرفهایی است که تمام این جریانات انحرافی به کار می برند. در صورتی که رادیکالیسم فعلی به شدت ویران گر است و نقش فوق العاده مخربی دارد.

تمام اشتباهاتی که رخ می دهد کارهای غلطی که دانشجویان انجام می دهند که در جهت بخش مافیا حکومت است . اسم رادیکالیسم به خود گرفته است.میروند جلوی شرق می ایستند و شعار ضد امپریالیستی می دهند. پشتش سر آن کیهان تقدیر می کند. پلیس از آنها حمایت می کند، لباس شخصی ها با آن ها کاری ندارند. اسم آن را هم می گذارند رادیکالیسم .

در شرایط فعلی اینها به عنوان رادیکالیسم شناخته می شوند. اگر شما هم از رادیکالیسم حرف بزنید جزو انها به حساب می آیید. انتخاب با خود شماست.

من در شرایط فعلی به انسجام، نظم، فعالیت مستمر، هوشیاری، ذکاوت و حفظ نیروها نیاز داریم نه این شکل رادیکالیسم.

توصیه برادرانه من به شما این است که مراقب باشید که فاصله خود را با مافیا رژیم حفظ کنید. و الا در آینده از جریانات رادیکال فعلی به عنوان دست مافیا رژیم در آستین چپ یاد خواهند کرد. این را تاریخ به کرات نشان داده است.

بذر: دوست عزیز نگرانی تو در زمینه از دست رفتن نیروها قابل درک است اما بحثهای تو خدمتی به این مسئله نمی کند. اتفاقا بیشتر باعث به هرزرفتن نیروها خواهد شد.

۱) پروژه ۲ خرداد نه تنها در جهت فریب توده ها بود بلکه خود منعکس کننده فشاری بود که از اعماق بر رژیم وارد می شد و موجب شکاف در سطح شده بود. فکر نمی کنی که علت اصلی آن «فضای کوچک» این بود که «نیروی بزرگ» یعنی مردم به میدان آمده بودند و رژیم می ترسید کنترل از کفش برود؟ بمانند بالا نگاه داشتن سوپاپ زودپز برای جلوگیری از انفجارش بود.

۲) در مورد این مسئله که جو آشفته است باهات موافقیم اوضاع از این هم آشفته تر یا بهتر است گفته شود پیچیده تر خواهد شد. اما این دلیل نمی شود که ما دوست و دشمن را قاطی کنیم. و اوضاع را آشفته تر کنیم. در این آشفته بازار مهم است که مرز بندی دقیقی بین ارتجاع و انقلاب و راست و چپ داشته باشیم. به خواست های رادیکال مردمی پاسخ دهیم و ازدزدیده شدن آن توسط فرصت طلبان جلوگیری کنیم.

۳) تا آنجائی که خبر داریم تحصن در جلوی روزنامه شرق به دو دلیل بوده است: یکم اعتراض به عدم درج اخبار کارگری در شرق، دوما ااعتراض به مقالات ضد کمونیستی درج شده در شرق و عدم چاپ جوابیه فرستاده شده به این مقالات بود. ضمن اینکه ضد امپریالیسم شعار دادن نه تنها بد نیست بلکه نیاز امروز جامعه ایران است.

روزنامه کیهان آنها را نه تنها تقدیر نکرده بلکه نسبت به رشد نئو کمونیسم در دانشگاهها هشدار داده است می توانید جهت حصول اطمینان به کیهان یکشنبه ۱۹ اسفند ۸۳ یا به بذر شماره ۱ مراجعه کنید.

البته ارتجاع همواره برای برهم زدن اتحاد در صفوف انقلابیون دست به چنین دودوزه بازی هایی می زند. که نیروهای آگاه باید در قبال آن هوشیاری لازم را داشته باشند. آیا به نظر تو این امر دور از انتظار است؟

٤) فکر نمی کنی نسبت دادن عده ای از فعالان چپ به همسوئی با مافیا رژیم بیان برخورد غیر سیاسی است و راه را برای یک مناظره سالم و انتقادی می بندد؟ توصیه رفیقانه ما این است که این شیوه ها دوری کنی.

٥) ما انتخاب خودمان را کرده ایم و حرکت خودمان را با موضع رادیکال ادامه می دهیم و فکر می کنیم این تنها پلکان برای بالا رفتن و رسیدن جامعه به آزادی است.

احسان ۲۲ ساله

با سلام به نظر من بهترین کاری که بذر می تواند انجام دهد برسی راههای گذار به سوسیالیسم و راهبردهای عملی تحقق آن در ایران است. باید به روش های سازمان دهی و مخفی کاری بیشتر پرداخته شود. این بخشی از عملی کردن تئوری مارکسیستی است. چرا که ما در حال ورود به فاز جدیدی هستیم که مخفی کاری در آن حرف اول را می زند.

بذر: حق با توست حرفت درست است و سعی می کنیم بر مبنای توانمان تجربیات در این زمینه را در اختیار دانشجویان قرار دهیم. مشتاق شنیدن بیشتر نظرات و تجربیات تو در این زمینه هستیم. دانشجویان باید هسته های مخفی خود را داشته باشند در عین حال با هشیاری از امکانات علنی هم برای تبلیغ عقاید خود سود جویند. بدون اینکه ضربه ای به فعالیت مخفی شان بخورد. ■

با تشکر از رفیق اکبر که یک دستگاه کامپیوتر به بذر اهدا کرد.

دنباله از صفحه ۱٦

مارکس به طرزی علمی به کارگر نشان داد که این تو هستی که ثروت جهان را تولیدی می کنی نه سرمایه داران. سرمایه دارانی که وانمود می کنند که با به خطر انداختن سرمایه خود منبع رزق و روزی برای شما شده اند.

کشف راز انباشت سرمایه توسط مارکس یك امر در خود و برای خود نبود. او این کشف را به گستره تاریخ کشاند و نشان داد که این روابط ازلی و ابدی نبوده و نیستند. سرمایه داری مانند کلیه نظامهای ماقبل خود پدیده ای گذراست. او بر پایه تحلیل تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی موقتی بودن سرمایه داری را اعلام کرد. (۱) و بطور علمی نشان داد که از دل این نظام می تواند و باید نظامی عالی تر به نام جامعه کمونیستی سر بر کشد.

او با اینکارش به تئوریسن و ایدئولوگ طبقه کارگر بدل شد. برای اولین بار در تاریخ بشر کسانی که ثروت را تولید می کردند توانستند فکر (تئوری) متعلق به خودشان را هم تولیدکنند. برای همین است که مارکسیسم برای طبقه کارگر و ستمدیدگان جهان حیاتی است چرا که استراتژی تغییر جهان (یعنی انقلاب پرولتری) را جلو گذاشت.

مارکس بر پایه تحلیلی که از تاریخ و سرمایه داری انجام داد به نقش دورانساز طبقه کارگر پی برد. اینکه این طبقه پتانسیل آنرا دارد که خود و نوع بشر را از کلیه ستمها رها سازد. چرا که از هیچ مالکیتی برخوردار نیست و بیان پیشروترین و اجتماعی ترین بخش تولید جامعه است.

مارکس بهیچوجه از طبقه کارگر یك اسطوره نساخت. او با کارگر پرستی مبتذل به مقابله برخاست. او با کسانی که می خواستند خدای جدیدی از طبقه کارگر بسازند مقابله کرد. او قداستی برای این طبقه قائل نبود چرا که هدفش از بین رفتن همه طبقات بود منجمله طبقه کارگر. او نشان داد که طبقه کارگر در مقطعی از تاریخ و از درون مجموعه روابط اجتماعی ظاهر شده و می تواند تاریخ را به جای مخصوصی براند. به جهانی کاملا متفاوت. و پتانسیل به فرجام رساندن این رسالت است که جایگاه طبقه کارگر را برای بشریت ویژه می کند.

طبقه کارگر خدا نیست. آحاد این طبقه مانند دیگران آغشته به بسیاری از افکار و رفتارهای غلط هستند که باید بدان آگاه شوند و در جریان مبارزه علیه بورژوازی از آن گسست کنند.

مارکس تاکید کرد که با پیدایش سرمایه داری و بوجود آمدن طبقه کارگر برای نخستین بار پایه های مادی جامعه بی طبقه فراهم شده و طبقه کارگر می تواند حامل و ناقل چنین جامعه ای باشد، اما این یك امکان است و خود بخود عملی نخواهد شد. این امکان به شرطی تحقق می یابد که طبقه کارگر آگاهانه نقش بازی کند و انقلاب کمونیستی را سازمان دهد. مارکس بارها صراحتا اعلام کرد که اگر طبقه کارگر به آگاهی کمونیستی دست نیابد چنین انقلابی صورت نخواهد گرفت.

این موضوع اهمیت نقش روشنفکران انقلابی را در رابطه با طبقه کارگر برجسته می کند. زندگی و رفتار مارکس الگوی خوبی برای روشنفکران انقلابی است. مارکس زمانی که به نقش تاریخی این طبقه پی برد زندگی خود را وقف رهائی این طبقه کرد. او شخصا به دنبال این نرفت که خودش به یك کارگر بدل شود، علیرغم اینکه پیوند فشرده ای با کارگران مبارز دوران خودش داشت. او از یك روشنفکر انقلابی به یك روشنفکر طبقه کارگر تحول یافت.

او وظیفه خود را صرفا در این ندید که به مبارزات روزمره آنان یاری رساند او به عنوان روشنفکر طبقه کارگر تلاش کرد پرچمدار منافع عمومی و منافع تاریخی جهانی این طبقه باشد. به قول مانیفست: ضمن دفاع از جنبش جاری همیشه نماینده مصالح و منافع تمام جنبش باشد.

بر همین مبنا مارکس تمامی تلاش خود را بکار برد تا جهان بینی و اهداف و برنامه این طبقه را فرموله کند فعالانه به مسائل تئوریك پیش پای این جنبش بپردازد و با تئوریهای غلط دیگر مبارزه کند و مسیر انقلاب پرولتری را روشن کند، همزمان از تمامی راهها برای بردن این جهان بینی، اهداف و برنامه به میان طبقه کارگر سود جوید.

مارکس عمیقا به اهداف طبقه کارگر آگاه بود و عمیقا پی برد که آماده سازی طبقه کارگر برای تغییر جهان پروسه ای پیچیده، سخت و طولانی و در عین حال کاملا امکان پذیر است. این بیان دورنگری او بود که گفت «طبقه کارگر با گذر از جنگهای طولانی داخلی و بین المللی است که نه فقط شرایط موجود را دگرگون می کند بلکه خود نیز متحول گشته، برای اعمال قدرت سیاسی آماده می شود.»

(۱) روابط تولیدی و نیروهای مولده دو وجه تولید اجتماعی را تشکیل می دهند. نیروهای مولده شامل مردم و مواد (یا وسایل تولید) است. روابط تولیدی نیز بیان شکل مالکیت بر ابزار تولید، موقعیت افراد و روابط میان آنها در جریان تولید و شکل توزیع فرآوردهای تولید است.

دنباله از صفحه ۱۲

خبری از دانشگاه زاهدان

به نقل از سایت پیک ایران

دکتر معین در دانشگاه زابل با اعتراض دانشجویان مواجه شد .اما این اعتراض با برنامه ایکه عنوان شده بود تطابق نداشت.

به علت خفقان فکری و سیاسی و همچین عدم پاسخگوئی مسئولین دانشگاه به مطالبات صنفی و آموزشی حضور دکتر معین بهترین فرصتی بود که این اعتراضات عنوان شود. یکی از مشکلات صنفی عدم امنیت برای خواهران دانشجو است زیرا چندین حمله مسلحانه به خوابگاهی که اکثرا در مناطق دور افتاده شهر می باشد تاکنون صورت گرفته.

غذای نامناسب سلف که عده ای از دانشجویان با نشان دادن غذای خود به معین این مسئله را مطرح کردند. در حالی که این موضوع با معین مطرح میشد گروه فشار بومی که از طرف دکتر دهمردی رئیس دست راستی و محافظه کار دانشگاه حمایت میشوند در جلوی چشم معین دانشجویان معترض را مورد ضرب و شتم قرار دادند.

که ادامه جلسه را غیر ممکن کرد. و از دیگر اعتراضات حضور ۹۰٪ اساتید بومی که همه از گروههای انصار حزب الله و گروههای فشار می باشند وضعیت اسفناکی را در زمینه آموزشی وجود آورده.

و در شب همان روز گروه فشار بومی همراه با اراذل و اوباش شهر به خوابگاهِ پسران حمله و عده ای را با سلاح سرد مورد ضرب و شتم قرار دادند که حال عده ای از آنها وخیم می باشد. ■

